

اسلوب بازگشت

دکتر نیکو دیالمه

مقدمه

یافتن مسیر هدایت برای بشر تنها در گرو تمسک به قرآن است، کلامی که هادی حقیقی و مشرع نظام، رب العالمین به اقتضای وجودی انسان نازل فرموده و تمسک به هر چیز غیر آن سرابی بیش نیست تا آنجا که پیامبر (ص) فرمودند: من طلب الهدی فی غیره اضله الله؛ هر کس از غیر قرآن طلب هدایت کند، خداوند او را گمراه خواهد ساخت. به ویژه هنگامی که فکر جامعه دچار آشفتگی و تیرگی گردد و شبهه‌هایی میان مسلمانان رخ دهد که موجب انحرافات فکری و عقیدتی گردد:

اذا التبت علیکم الفتن کقطع اللیل المظلم فعلیکم بالقرآن. در هنگامی که فتنه‌ها همانند پاره‌های شب تیره شما را فراگیرد، پس بر شما باد (تمسک) به قرآن.

از طرف دیگر فهم بخش مهمی از شریعت اسلام در گرو آشنایی با کلام معصوم (ع) و سیره او می‌باشد که خود تجسم قرآن است؛ به همین جهت پیامبر عظیم الشان بارها و بارها و حتی در آخرین لحظات عمر خود، درباره این دو سخن گفته اند که تمسک به آنها انسان را تا ابد از گمراهی باز می‌دارد.

إنی تارک فیکم الثقلین ما ان تمسکم بهما لن تضلوا بعدی، أحدهما أعظم من الآخر، کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الأرض و عترتی أهل بیتی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما.

روشن است که رجوع به قرآن و معصوم (ع) نباید تنها در یک بعد یا در موضوعاتی خاص مثلا احکام باشد، بلکه در کل مفاهیم و حقایق دینی از عقاید گرفته تا اخلاق و آداب و احکام ضرورت این رجوع مطرح می‌گردد. کوتاهی در اخذ و فراگیری هر یک از اینها، ما را در دستیابی

فهم صحیح دین دچار نقصان خواهد کرد! اما آنچه بیش از هر چیز ضرورت دارد، توجه به اسلوب یا به عبارتی دیگر روشن بیان عقاید در قرآن و کلام معصومین (ع) است که ظاهرا بیش از هر چیز مورد بی‌مهری قرار گرفته، و آنچه ما را بر این پژوهش واداشته، همین امر است. واقعیت این است که «روش‌شناسی» (متدلوژی) یکی از مبادی مهم دستیابی به معارف گوناگون به حساب می‌آید و توجه به این امر، آن زمان که در حیطه «اسلوب الهی» (چه قرآن کریم و چه در کلام معصوم) مطرح می‌شود، باید بیش از هر چیز مورد توجه قرار گیرد. قرآن به عنوان بزرگ‌ترین منبع شناخت عقاید اسلام است، که معارف گوناگون آن با روشی بدیع و اسلوبی منحصر به فرد ارائه شده که در عین سادگی و بساطت، ناب‌ترین مضامین لازم را به انسانها تعلیم داده است و این واقعیت است که «تنزیل من رب العالمین» هر گونه شک را درباره غنا و توانمندی خود نفی می‌کند؛ بنابراین حتماً چنین منبعی در تعلیماتش از کار آمدترین شیوه‌ها ممکن استفاده کرده که شایسته است ما آن روش را بشناسیم.

چون پای کلام معصوم (ع) در احتجاجات و مناظراتشان در طرح و اثبات عقاید می‌نشینیم، اشتراک اسلوب و روش آنان را با روش قرآن، بیش از پیش روشن و آشکار می‌بینیم؛ تا آنجا که می‌توانیم اسلوب قرآن و حدیث را به عنوان روشی واحد در طرح عقاید بشناسیم. چون به کتب بعضی از دانشمندان و محققان بزرگ در طرح عقاید رجوع کردیم، عقاید اسلام را چنان یافتیم که جز دانایان به روش علمی علما در منطق و کلام و فلسفه و مانند آن کسی را یارای فهم آن نیست و همین ما را ابر آن داشت که به مقایسه‌ای میان روش یکی از مکاتب فکری یعنی علم کلام که محققان بزرگی از علمای اسلام بدان یازیده اند با اسلوب قرآن و حدیث بپردازیم و از لابه لای مطالب آنان خصایص و ویژگی‌های هر یک را به منصفه ظهور رساننده و نشان دهیم.

لازم به ذکر است که هرگز قصد ما در این بررسی بیان این مطلب نیست که قرآن و حدیث مردم را به امری دعوت می‌کنند و متکلمان به امری دیگر! به عبارتی دیگر در اینکه هر دو روش در پی آنند تا وجود مبدأ و وحدانیت او و تحقق معاد و ضرورت آن را به اثبات رسانند، ابدا جای گفت و گو نیست؛ بلکه سخن در شیوه‌ها و روش‌های این اثبات و دعوت است.

معرفی علم کلام

در خصوص وجه تسمیه علم کلام، موضوع آن و نهایتا تعریف این علم، نظرات و اقوال گوناگونی در کتب مختلف ذکر شده است. از بررسی این نظرات در می‌یابیم که علم کلام همانند علوم ریاضی یا منطق یا هندسه و یا علم نحو نیست که در طول زمان و عصرهای مختلف همواره

در نزد همگان موضوع واحدی داشته اند، بلکه شواهد متعدد نشان می دهد که در میان متکلمان در خصوص همه این موارد اختلاف وجود داشته است که می توان با بررسی علمی، دو معنای محوری متفاوت را برای علم کلام از میان آنها استخراج کرد:

الف) مناظره و فن سؤال و جواب که در مسایل و احتجاجات عقاید مطرح می شده است. ب) صنعت و اسلوبی خاص که در بردارنده اصطلاحاتی علمی بوده و با توجه به ظهور مسائل و مذاهب کلامی مختلف ایجاد شده است.^۳

با توجه به معنای اول باید گفت: تاریخ ظهور علم کلام با تاریخ ظهور اسلام یکی بوده است؛ برای اینکه رجوع به قرآن کریم و تاریخ آشکار می کند که این گونه بحثها در چارچوب وسیعی در عصر رسالت و بعد از آن همواره مطرح بوده است. اما عدم وجود اصطلاحات خاص این علم در لسان ائمه (ع) و اصحابشان نشان می دهد که مقصود از کلام در لسان ائمه (ع) همان قدرت بر مناظره و بحث بوده است و آنانی که با استشهاد به این روایات خواسته اند مبدأ ظهور علم کلام را در لسان ائمه (ع) جست و جو کنند، به خطا رفته اند.

اگر هشام بن الحکم از جانب امام صادق (ع) متکلم نامیده شده، نه آن است که او صاحب آن صنعت و علمی که امروز مرسوم متکلمان است بوده؛ بلکه توانایی بحث و مناظره در اثبات عقاید اسلام و رفع شبهات معاندین را داشته؛ به گونه ای که دشمن را مغلوب می ساخته است. اما کلام در معنای دوم که مصطلح و مشهور است و محل بحث مانیز می باشد، ریشه تاریخی آن را در زمان ایجاد مذاهب کلامی مختلف باید جست و جو کرد. هدف علم کلام در این معنا نیز دفاع از عقاید دینی و حفظ مرزهای اعتقادی می باشد و متکلم دائما سعی می کند که بحث های عقلی را برای اثبات عقاید دینی استخدام کند و میان عقلیات و ظواهر شرع توافق ایجاد کند. علامه مظفر معتقد است:

علم کلام اسلامی در زمانی که عقیده اسلامی مورد هجوم فلسفه یونانی قرار گرفته بود، برای دفاع از این عقیده به وجود آمد، و رشد کرد همان شیوه و برهانی را که در خدمت فلسفه بود به خدمت گرفت.^۴

پژوهشگران معتقدند که علم کلام در طول تاریخ دچار تحول و تغییر مکرر شده است و در حقیقت با به وجود آمدن اشکالات جدید پاسخ های جدید کلامی در میدان عقاید دینی وارد گردیده و امروز آمیزه ای از مسایل جدید کلامی و فلسفه دین مجموعاً تحت عنوان کلام جدید عرضه شده است.

به هر حال آنچه ما در این بررسی و مقایسه روش ها، به آن می پردازیم علم کلام در معنای

مصطلح آن است که امروزه آنرا کلام قدیم یا سنتی نام گزارده اند، و منبع اصلی این مقایسه یکی از مشهورترین متون این علم یعنی کتاب «تجريد الاعتقاد» نوشته خواجه نصرالدین طوسی است، که به شهادت دانشمندان، تمامی متکلمان بعد از این عالم فرزانه در کتب خود متأثر از آن هستند.

روش علم کلام در طرح عقاید (مبدأ)

بحث و بررسی درباره مبدأ عالم هستی را در دو محور «اثبات وجود خالق» و «اثبات یگانگی پروردگار عالم» (توحید) دنبال می کنیم. ابتدا به بررسی شیوه علم کلام در این مباحث پرداخته، سپس شیوه و اسلوب قرآن را همراه مناظرات معصومین بیان می داریم تا خصایص و ویژگی های هر یک نشان داده شود.

روش علم کلام در اثبات خالق (صانع): اهم براهین مطرح شده در کتب کلامی در باب اثبات خالق را در چند برهان ذیل می توان خلاصه کرد.

الف) برهان وجوب امکان: یکی از بزرگترین براهین عقلی اثبات وجود خدا، برهان وجوب و امکان است که گاهی به آن برهان «جهان شناختی» گفته می شود. از ابن سینا به عنوان مبتکر این برهان نام برده شده است؛ لذا به آن برهان سینوی نیز می گویند.^۵ ابن سینا این برهان را بر پایه چهار مقدمه تقریر کرده است:

۱. قبول اصل واقعیت هستی. (پذیرش اینکه جهان هستی سراسر خواب و خیال نیست.)
۲. تقسیم عقلی هستی به واجب و ممکن (هر موجودی به حکم عقل یا قائم به ذات خود است در هستی و یا قائم به غیر است و هیچ موجودی از دو سوی این معادله خارج نیست.)
۳. قبول اصل علیت (اگر شیء مورد نظر ممکن الوجود باشد وجود ممکن باید علتی داشته باشد.)
۴. بطلان تسلسل در سلسله علیت.^۶

براساس مقدمات ذکر شده، مختصر برهان را می توان چنین بیان کرد:

وقتی ممکنات بی نهایت را در نظر می گیریم از دو حال خارج نیست: یا علت برای تحقق آنها لازم است یا نیست. فرض عدم احتیاج به علت نادرست است؛ پس واجب الوجودی باید باشد. ب) برهان حدوث اجسام: برخی متکلمان اسلامی برای اثبات صانع راه حدوث را پیش گرفته اند. اساس این برهان نیز بر چهار مقدمه استوار است:

۱. در جهان طبیعت اکوانی به نام اجتماع و افتراق و حرکت و سکون داریم.
۲. اکوان اربعه همگی حادث و مسبوق به عدم هستند.
۳. اجسام هیچ گاه خالی از اکوان چهارگانه نبوده و پیوسته اجسام در حال پیوستگی،

سستی و حرکت و سکون می باشند.

۴. اجسام هیچ گاه خالی از اکوان حادث نبوده اند و میان جسم و اکوان ملازمه وجود دارد و لبعاً باید به سان خود اکوان حادث باشند؛ زیرا معقول نیست که یکی از دو ملازم مسوق به عدم بوده و دیگری قدیم و پیوسته باشد، در حالی که هیچ گاه میان آن دو جدایی نبوده است. در میان متکلمان خواجه طوسی (ره) از جمله افرادی است که در برخی از رسایل کلامی خود بر این برهان تکیه کرده است. اگر بخواهیم این برهان متکلمان را در قالب صغری و کبری بریزیم باید چنین بگوییم:

کل جسم متحیز و کل متحیز لا یخلو من الحوادث، سپس نتیجه می گیریم: کل جسم لا یخلو من الحوادث. سپس نتیجه را صغری قرار داده و به حکم ملازمه کبرایی ضمیمه آن می شود و می گوئیم: کل جسم لا یخلو من الحوادث و کل ما یخلو من الحوادث فهو حادث، نتیجه می دهد فکل جسم حادث.^۷

به این ترتیب، متکلمان در استدلال خود نخست حدوث جهان را اثبات کرده، سپس به اثبات لزوم محدث (پدیده آورنده) می پردازند. در حقیقت راه کلامی مبتنی بر حدوث است و البته منظور از حدوث هم حدوث زمانی است. این حدوث نشانه نیازمندی به محدث تلقی شده و از این طریق بر وجود خداوند استدلال می شود.

البته در اینکه حدوث چه چیزی مقدمه استدلال قرار گیرد، میان متکلمان اختلاف است. گروهی از حدوث اجسام و جواهر شروع می کنند و گروهی از حدوث اعراض که آشکارتر است، آغاز کرده و هر کدام برای خود دلیلی فراهم آورده اند. بعلاوه در کیفیت اثبات حدوث مورد نظر هم اختلاف دارند؛ عده ای آن را مشهود و آشکار می دانند، ولی گروهی بر اثبات حادث بودن جواهر و اجسام یا اعراض اقامه برهان می کنند.^۸

در هر حال، استدلال کلامی در اطراف همین مسأله حدوث دور می زند و اهمیت این مسأله برای متکلمان چنان است که گویی با نفی حدوث زمانی عالم دیگر، راهی برای اثبات وجود خدا باقی نمی ماند و انکار قدمت عالم از سوی بسیاری متکلمان بیشتر در جهت پی آمدهای مهم آن به خصوص ناتوان شدن از اثبات وجود خدا بر فرض قدیم بودن عالم است. به همین جهت گروهی از جمله ابن رشد، فارابی و بوعلی سینا بر این استدلال انتقادهایی وارد کرده اند از جمله اینکه: برهان مذکور وجود یک قدیم زمانی را الزام می دارد تا حوادث زمانی بر او تکمیل دهند. حال آنکه این قدیم زمانی ممکن است خود مخلوق و به اصطلاح، ممکن باشد. عبارت دیگر از نظر آنها حدوث نمی تواند مناط احتیاج به علت باشد و اگر چه متکلمان بر

هستند که با حصر قدیم زمانی در خدا، استدلال خود را از اشکال برهانند؛ اما تلاش آنان حتی اگر موفقیت آمیز هم باشد، راه را طولانی تر و دشوارتر خواهد کرد.

ج) برهان نظم: از نظر متکلمان یکی از روشن ترین و در عین حال همگانی ترین براهین برای اثبات تعلق جهان طبیعت به ماورای ماده، برهان نظم است. برهان نظم مبنی بر یک مقدمه حسی (صغری) و یک مقدمه عقلی و برهانی (کبری) است. تبیین مقدمه نخست، بر عهده علوم و دانش های طبیعی است، در حالی که داور مقدمه دوم عقل و خرد است. روشن ترین و بارزترین جلوه های نظم برای بشر در عالم نباتات و حیوانات به ویژه انسان نمودار است و در حقیقت هر یک از رشته های علوم در خدمت بررسی کیفیت این مجموعه هاست که با هماهنگی خاصی اهداف و آثار ویژه ای را در پی دارند.

از طرف دیگر عقل و خرد در هر پدیده منظمی سه عنصر را لمس می کند: ۱. برنامه ریزی، ۲. سازماندهی، ۳. هدفداری، بر این اساس، میان نظم پدیده و دخالت شعور در آن، رابطه عقلی موجود است. متکلمان الهی از برهان نظم به گفته خودشان در دو مورد بهره می گیرند.

الف) نظم جهان طبیعت حاکی از دخالت عقل و شعور در پیدایش آن است و هرگز این نظم را نمی توان از طریق هیچ عامل ناآگاه (خواه تصادف، خواه خاصیت ماده) تفسیر نمود. اما اینکه، عامل دانا و توانا چه کسی است؟ واجب الوجود است یا ممکن الوجود؟ فناپذیر است یا فنا ناپذیر؟ هرگز این برهان توانایی قطعی کردن یکی از دو طرف فرض را ندارد.

در واقع چیزی که از این برهان می توان انتظار داشت، وجود ناظمی در ماوراء طبیعت است، اما تعیین اینکه آن ناظم خداست یا موجودی امکانی، از این برهان ساخته نیست. و باید برای اثبات سایر اوصاف آن ناظم به براهین دیگر کلامی و فلسفی پناه برد. آیت الله جوادی آملی در این باره می نگارد:

کبرای این برهان که هر نظمی نیازمند به ناظم است بدون اعتماد به یک قیاسی که از حرکت، حدوث و یا امکان استفاده کرده باشد، نتیجه نمی دهد؛ لذا این برهان، برهان مستقلی نیست.^۹

ب) هرگاه از طریق برهان وجوب و امکان، دیگر براهین عقلی، منتهی گشتن سلسله منتهی های امکانی به واجب الوجود بالذات اثبات گردید و روشن شد که نظم حاکم بر طبیعت و کار اوست، در این موقع از برهان نظم می توان در اثبات صفات کمال او مانند علم و قدرت و حیات و حکمت بهره گرفت.

باید متذکر شد مفاد این برهان در قالب فلسفی و کلامی آن همواره با اشکالات متعددی از

جمله موارد بی‌نظمی و شرور در عالم مواجه بوده، که برای آن توجیه مقبول و خشنودکننده ای مطرح نگردیده است.

روش علم کلام در اثبات توحید (نفی تعدد ارباب آلهه)

بخشی از بحث های متکلمان در خصوص مبداء، به بیان صفات و آثار خدای تعالی اختصاص دارد، در این بحث ها عمدتاً صفات الهی به دو بخش ثبوتیه و سلبیه تقسیم شده اند. یکی از مهم ترین صفات سلبیه «نفی شرک» است. در این خصوص مهم ترین طرق استدلال متکلمین در اثبات وحدانیت خداوند به این قرار است:

واجب الوجود بودن دلیل آن است که خداوی تعالی شریک ندارد، چون اگر شریک داشته باشد، آن شریک هم واجب الوجود است. پس در این صفت مانند یکدیگرند و البته هر یک خصوصیتی دارد، که دیگری ندارد. پس هر دو از آن خصوصیت و واجب الوجود بودن مرکب می شوند و ترکیب در ذات خدا جایز نیست.^{۱۰}

متکلمان؛ دلیل دیگری نیز بر وحدانیت خدا اقامه کرده اند که به برهان «ممانع» مشهور است. یعنی: «اگر دو واجب الوجود باشد و یکی عملی را خواهد و دیگری ترک آن را، یا یکی وجهی را خواهد و دیگری وجهی دیگر، باید اراده هیچ کدام واقع نشود و هر دو عاجز باشند یا اراده یکی واقع شود و دیگری مغلوب باشد که هر دو غلط است.

اسلوب قرآن کریم در طرح عقائد

آنچه تا اینجا بیان شده، اسلوب متکلمان در اثبات وجود و وحدانیت خداوند بود. حال به شاگردی مکتب قرآن کریم می نشینیم و به بررسی شیوه های کتاب الهی در طرح همان مسائل می پردازیم. آنچه که نزل متکلمان، مبحث توحید و اثبات صانع نام گرفته، در قرآن کریم در چهار محور اصلی بررسی شده است که عبارتند از:

الف) اثبات وجود خالق؛ ب) الوهیت؛ ج) ربوبیت (روشن نمودن تفاوت اله و رب)؛ د) توحید الوهیت و ربوبیت.

محور اول - اثبات وجود خالق: عده ای معتقدند که قرآن کریم، وجود خداوند را بی نیاز از استدلال دانسته و در صدد اثبات آن بر نیامده است. اما این شبهه به شهادت بسیاری از آیات صحیح نیست. گرچه قرآن این امور را فطری دانسته ولی در آیات متعددی بر این امر دلیل اقامه کرده است. از آنجا که مخاطب کتاب الهی در عصرها و زمان های مختلف است، احتجاجات قرآنی نیز متفاوت و متنوع می باشد. بعلاوه دلایل قرآنی از سنخ براهین کلامی و فلسفی و با هدف دادن یک معنی کلی نسبت به وجود خدا به انسان نیست، بلکه هدف والاتری نیز دارد و آن اینکه ضربه فکر

فطرت ها را پیدا کرده و قلب مخاطب را متوجه پروردگارش نماید و در این راستا تمام شیوه ها را برای اتمام حجت و توجه دادن انسان ها به مبداء به کار گرفته و این امتیاز منحصر به فرد قرآن است.

مهم ترین راههای اثبات وجود خالق در قرآن عبارتند از:

الف) راه پیدا کردن فطرت انسانها: خداوند به فطری بودن خداجویی انسانها در آیه میثاق تصریح کرده است:

واذ اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست بر بكم قالوا بلی، شهدنا ان تقولوا یوم القیامه انا كنا عن هذا غافلین. او تقولوا انما اشرك آبائنا من قبل و كنا ذریه من بعدهم افتهلكنا بما فعل المبطلون. (اعراف، ۱۷۲/۷)

آنگاه که پروردگارت از فرزندان آدم، از پشت هایشان ذریه و نسلشان را بیرون کشید و آنان را گواه خودشان گرفت و فرمود: آیا من پروردگار شما نیستم؟ گفتند: آری، گواهی می دهیم. این برای آن بود که در روز قیامت نگویید ما از این مسأله ناآگاه بودیم یا نگویید پدران ما مشرک شدند و ما نسل بعدی آنانیم. آیا ما را به خاطر آنان هلاک می کنی؟

در واقع انسان را موجودی خالی الذهن نسبت به مبداء هستی نمی داند بلکه در صدد توجه دادن آنها به فطرتشان برآمده و در این راه گاه به اعتراف خود انسانها به این امر استشهاد کرده و گاه عکس عملهای آنان در حالات خوف و اضطراب را یادآور می شود.

یکی از شیوه های قرآن اینست که مشکلات عقیدتی را از راه طرح سئوال در برابر تصورات منحرف مخاطبین علاج می کند و آنها را با اموری که در درون خود نمی توانند منکر شوند، مواجه سازد. در واقع آیات الهی به شیوه های مختلف مخاطب خود را وادار به فکر کردن می کند و آنان را به اقرار و اعتراف به وجود خداوند می کشاند:

ولئن سئلتم من خلق السموات و الارض ليقولن الله. ^{۱۱} (لقمان، ۲۵/۳۱)

و گر از ایشان سؤال کنی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است، البته جواب خواهند داد: الله.

در بعضی دیگر از آیات قرآن عقل و فطرت بشر با هم مورد خطاب قرار می گیرد و غافلان را برساند قضاوت می نشاند تا خود حکم کنند که چرا در حالات خوف و اضطراب متوجه یک نجات بخش، یک ملجأ و مبداء می شوند و آیا این امر دلیل بر وجود خالق این عالم نیست؟

فاذا ركبوا فی الفلك دعوا الله مخلصین له الدين فلما نجاهم الى البر فاذا هم بشرکون. ^{۱۲} (عنکبوت، ۶۵/۲۹)

هنگامی که سوار بر کشتی شوند خدا را با اخلاص می خوانند (و غیر او را فراموش می کنند) هنگامی که خدا آنان را به خشکی رساند و نجات داد، باز به خدا شرک می ورزند.

صور آنها نسبت به توحید را مجسم می کند که چگونه توحید را امری عجیب و دور از ذهن می پنداشتند: **أجعل الآلهة ألهاً واحداً ان هذا لشیء عجاب (ص ۳۸/۵)**

سپس از آنها برای عقیده شرک آمیزشان طلب دلیل می نماید:
ام اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم هذا ذکر من معی و ذکر من قبلی بل اکثرهم لا یعلمون الحق
نهم معروضون (انبیا، ۲۱/۲۴) آیا معبودانی جز خدا برگزیدید؟ بگو دلالتان را بیاورید. این سخن کسانی است که با من هستند و سخن کسانی که پیش از من بودند اما بیشتر ایشان حق را نمی دانند و به همین دلیل از آن روی گردانند.

از سوی دیگر قرآن آثار وجود خدایان متعدد در عالم را ترسیم می کند، تا بانفی آن آثار، هرگونه اعتقاد به چند خدایی نفی گردد: **«لو كان فيها آلهة الا الله لفسدتا و فسبحان الله رب المرش عما یصفون (انبیا، ۲۱/۲۲)** اگر در آسمان و زمین جز الله خدایان دیگری بود. زمین و آسمان تباه می شدند. (نظام جهان بهم می خورد) منزه است خداوند، پروردگار عرش از توصیفی که آنها می کنند.

تعدد آله به معنای تعدد قدرت است، بنابراین اگر دو خدا بودند هر کدام می خواستند مستقلاً این عالم را اداره کنند، فساد و آشفتهگی ایجاد می شد. اما در این عالم وحدت حکم فرماست و این وحدت در نظام، برهمگان روشن است و هر کسی در هر سطحی از بینش که باشد، درک می کند که اجزای عالم به هم پیوسته است، و در واقع آنچه مشهود است وحدت و نظم است و نه فساد و آشفتهگی.

علی رغم تشابه و تطبیقی که بعضی سعی کرده اند میان آیات قرآنی در این موضوع، با برهان تمناع ایجاد کنند، استدلال قرآن متضمن امتیازاتی است که برهان کلامی مذکور فاقد آن است، یکی اینکه در برهان تمناع، اصرار می شود که ثابت گردد که خود جهان موجود واحدی است و ولی در برهان قرآنی تکیه روی این معناست که جهان دارای نظام واحد است. وحدت نظام لازم وحدت وجود جهان نیست، چرا که ممکن است تعدد در موجودی باشد، اما نظام حاکم بر آن نظام واحدی باشد. بنابراین حتی اگر فرض تعدد وجود را هم داشته باشیم باز برهان قرآن در جا خود باقی است. امتیاز اینکه، برهان تمناع حداکثر اثبات می کند که خالق و ایجاد کننده، یکی است. اگر دست دو علت تام در کار باشد، باید دو عالم وجود یابد؛ پس نتیجه آن فقط وحدت خالق است. اما استدلال قرآن علاوه بر وحدت خالقیت، وحدت ربوبیت را هم اثبات می کند نه تنها اصل آفرینش از دو خدا نیست، بلکه تدبیر این جهان هم به دست دو خدا نمی باشد آنچه توجه به آن ضروری به نظر می رسد، اینکه قرآن حتی دلایل عقلی اش را نیز محکم کرده و به طور ساده و قابل فهم برای همگان، بیان داشته است. بیانی ساده برای حقیقتی

که تعدد قدرت و سلطه را در یک مجال به تصویر می کشد و نتیجه آن را محسوس می گرداند، تا راهی برای توجه و درک همگان باشد.

ضرب الله مثلاً رجلاً فیہ شرکاء متشاکسون و رجلاً سلماً لرجل هل یستویان مثلاً الحمد لله بل اکثرهم لا یعلمون (زمر، ۳۹/۲۹) خداوند مثالی زده است. مردی را که مملوک شریکانی است که درباره او پیوسته با هم به مشاجره مشغولند، و مردی که تنها تسلیم یک نفر است. آیا این دو یکسانند؟ حمد مخصوص خداست؟ ولی بیشتر آنان نمی دانند.

در واقع، تمام آنچه قرآن در آیات دیگر در آثار و عواقب تعدد آلهه بیان فرموده، در قالب این مثال زیبا نمایان گشته است. راه دیگر قرآن برای مقابله با شرک، نفی همه اعتقادات و افکاری است که منجر به اعتقاد به شرک و تعدد آلهه شده است، که از جمله آنها، اعتقاد به فرزند برای خدا می باشد. چرا که اگر همسر یا فرزندی برای او بود، البته در چیزی از قدرت با او مشارکت می کرد و در نتیجه همان اشکال در تعدد آلهه پیش می آمد.

بدیع السموات و الارض انی یکون له ولد و لم تکن له صاحبة و خلق کل شی و هو بکل شی علیم. ۱۴ (انعام، ۱۰۱/۶)

او پدید آورنده آسمان ها و زمین است و چگونه ممکن است فرزندی داشته باشد؟ در حالی که همسری نداشته و همه چیز را آفریده و او به همه چیز داناست.

روش معصومین (ع) در اثبات وجود خدا

به دلیل وجود زنداقه که منکر وجود خدای واحد بودند، در عصر امام باقر (ع) و ائمه بعد از آن حضرت بخش عظیمی از مناظرات ایشان با مخالفانشان اختصاص به بحث های وجود خدا دارد، در اینجا ضمن بیان نمونه هایی از این روایات، سعی می کنیم تا سیمایی از شیوه های آن بزرگواران را در اثبات وجود خداوند و یگانگی پروردگار عالم ارائه دهیم.

معصومین (ع) قبل از هر چیز، سعی در توجه دادن انسان به فطرتش داشته اند. چرا که شناخت خداوند را بر اساس آن امری معلوم، اما مغفول می دانسته اند.

از امام علی (ع) روایت شده که در خطبه ای فرمود:

سپاس خدای را که ستایش را به بندگانش الهام فرمود و سرشت آنها را بر معرفت ربوبیت خود آفرید. ۱۵

مردی به امام صادق (ع) گفت: ای زاده رسول خدا! مرا با خدا آشنا کن، خدا چیست؟ چون مجادله کنندگان بر من چیره شده و سرگردانم کرده اند! امام (ع) به او فرمود: ای بنده خدا! آیا تا به حال سوار کشتی شده ای؟ گفت: آری. فرمود: آیا شده که کشتی بشکند و کشتی

دیگری برای نجات نباشد و امکان نجات با شنا را هم نداشته باشی؟ گفت: آری. فرمود: آیا در چنین حالتی به چیزی که بتواند از آن گرفتاری نجات دهد، دلجسته بوده‌ای؟ گفت: آری. امام صادق (ع) فرمود: «آن چیز همان خداست که قادر بر نجات است، آنجا که نجات دهنده‌ای نیست. او فریادرس است، آنجا که فریادرسی نیست».^{۱۶}

این حدیث بیان می‌کند که انسان وقتی در تنگنا قرار می‌گیرد، و از همه علل و اسباب عادی قطع امید می‌کند، متوجه یک مبدأ می‌شود که نجات بخش اوست. در واقع امام، از مخاطب می‌خواهد که خود را در آن موقعیت فرض کرده و ببیند که فطرتش چه می‌جوید؟ موقعیتی که با تجسم آن، هر انسانی از درون متوجه وجودی می‌گردد که او همان خدای قادر است.

از طرف دیگر ائمه (ع) آیات و مخلوقات الهی را روشن‌ترین دلیل بر اثبات وجود خداوند می‌دانستند چنانکه حضرت علی (ع) می‌فرماید:

به صنع و آفرینش خدا بر وجودش استدلال می‌شود، با عقول، معرفتش باور می‌گردد و با اندیشه برهانش اثبات می‌شود.^{۱۷}

به همین دلیل مخاطب خود را به تفکر در پدیده‌های الهی و حتی خلقت خود انسان دعوت می‌کردند و گاه به طور اجمال و گاه به تفصیل به شرح عظمت موجودات می‌پرداختند.

زندیقی به امام رضا (ع) گفت: چه «دلیلی بر وجود اوست؟» فرمود: «من هنگامی که به جسم خود اندیشیدم و دیدم نمی‌توانم طول و عرض آن را کم و زیاد نمایم و ناخوشی را از آن دفع، و خوشی را بدان برسانم، دریافتم که این بنیان را بناکننده‌ای است و به او اقرار کردم. اضافه بر آن که من قدرت او را در چرخش فلک و ایجاد ابرها و وزیدن بادهای حرکت خورشید و ماه و ستارگان و دیگر نشانه‌ها و آیات شگفت آور و استوار، مشاهده کردم و دریافتم که برای همه اینها تقدیرکننده و پدید آورنده‌ای است».^{۱۸}

در حقیقت ائمه (ع) راهی را ترسیم کرده‌اند که پیمودن آن برای عموم مردم از هر صنف و طایفه‌ای و در هر سطحی از علم و معرفت میسر است و محتاج ذهن کار کشته فلسفی و کلامی نمی‌باشد. آنها گاهی از نزدیک‌ترین و ملموس‌ترین اشیا برای درک طرف مقابل مثال می‌زدند: ابو شاکر دیصانی زندیق، بر امام صادق (ع) وارد شد و گفت: «ای جعفر بن محمد! مرا با معبود راهنمایی کن. امام فرمود: «بنشین». و دید پسری خردسال با تخم مرغی که در دست دارد، بازی می‌کند، آن حضرت فرمود: «پسر جان آن تخم مرغ را به من بده» پسر آن را به امام داد و آن حضرت فرمود: «دیصانی! این مخزن در بسته است با پوستی سخت در زیرش پوستی نرم دارد، و در زیر پوست نرم، زرده مایع و سفیده روان است، نه ز...

مایع با سفیده روان مخلوط می‌شود و نه سفیده روان با زرده مایع در می‌آمیزد، و این مخزن به حال خود باقی است و هیچ مصلحتی از درون آن بیرون نمی‌آید تا از اصلاح حالش خبر دهد، و هیچ مفسده‌ای به ذرون آن نمی‌رود تا از افسادش گزارش کند، و نمی‌توان فهمید که برای تر آفریده شده یا برای ماده، و چون می‌شکافد، رنگ‌های طاووسین به نمایش می‌گذارد آیا برای آن تدبیر کننده‌ای می‌بینی؟» راوی گوید: او اندکی سکوت کرد و سپس گفت: «گواهی می‌دهم که خدایی جز الله یگانه بی‌شریک نباشد، و گواهی می‌دهم که محمد بنده و رسول اوست و تو امام و حجت خدا بر خلقی، و من از آنچه که در آن بودم توبه می‌کنم».^{۱۹}

هدف ائمه از سوق دادن انسان‌ها به تفکر در مخلوقات الهی، به تاسی از قرآن، تنبه و تذکر بوده است. ویژگی خاصی که استدلال‌های پیچیده متعارف فاقد آن می‌باشند. موجودات عالم هستی از کوچک‌ترین آنها تا بزرگ‌ترین، هر یک برای انسان پیامی دارند که خداوند از طریق آنها با انسان سخن گفته و معنای آیه بودن مخلوقات الهی هم چیزی جز این نیست.

در مواردی امام، با یادآوری امور ملموس و مکرر در زندگی انسان بر ربوبیت خداوند و حضور تدبیر او در حیات بشر استدلال نموده‌اند:

مردی فراروی امیرالمؤمنین (ع) برخاست و گفت: «یا امیرالمؤمنین! پروردگارت را به چه شناختی؟» فرمود: «به فسخ تصمیم‌ها و نقض اراده‌ها. چون من اراده کردم و او میان من و خواسته‌ام جدایی افکند، و من تصمیم گرفتم و قضای او تصمیم را بر هم زد، پس دانستم که تدبیر کننده کسی جز من است».

همچنین در کلام معصومین از طریق انحصار آثار ملک و سلطنت و ارسال رسل، بر توحید ربوبیت و الوهیت تأکید شده است.

از جمله وصیت‌های امیرالمؤمنین به فرزندش امام حسن (ع) است که فرمود: بدان اگر پروردگارت را شریکی بود، رسولانش نزد تو می‌آمدند و آثار حکومت و قدرت او را می‌دید و صفات و افعال او را می‌شناختی؛ لیکن او خدای یگانه است، همان گونه که خود را معرفی کرده، هیچ کس درباره‌اش با او ضدیت و خصومت نخواهد کرد و اوست که خالق هر چیز است».^{۲۰}

چنانکه دیدیم استدلال‌های ائمه (ع) بسیار محکم و غیرقابل مناقشه بوده است، چرا که آنان از عجایب و جدال‌های طولانی و بی‌حاصل، جداً دوری می‌جستند، و برای آنکه مطلب را به ذهن یک‌تر کنند، مثال می‌زدند و با طرح سؤال، مخاطب را به اعتراف می‌کشاندند و گاهی نیز به

ار و عواقب منفی آن اعتقاد باطل اشاره می کردند، تا اگر مخاطب قابل هدایت است. در قلب اثر گذارند و اگر اهل عناد و لجاج است، او را به سکوت وا دارند. به همین خاطر ما معتقدیم به می توان از اسلوب قرآن کریم و معصومین (ع) به عنوان شیوه واحدی نام برد. شیوه ای که علاوه بر عقل، قلب ها و وجدان های بشری را نیز مورد خطاب قرار می دهد. از یک طرف با توجه دادن «فطرت» انسان غافل را متنبه کرده، و وجدان های پاک را در فشار روانی قرار می دهد. از طرف دیگر با ضربه فکری، عقول بشر را به اندیشیدن و می دارد و همه اینها در راستای جدالی احسن است که تنها هدف آن اقناع خصم و دفع شبهه نمی باشد بلکه در پی اثر گذاشتن، بیدار کردن و نهایتاً «هدایت» انسان هاست.

مقایسه میان اسلوب قرآن و حدیث با علم کلام در بحث معاد

بعد از بحث های مربوط به مبدأ و بررسی ویژگی دو شیوه قرآن و متکلمان، به مقایسه چگونگی طرح دومین مبحث عقاید یعنی معاد، که در حقیقت مهم ترین بحث عقاید اسلام بعد از مسأله توحید است، می پردازیم.

روش علم کلام در بحث معاد: خواجه نصیرالدین طوسی، مقصد ششم از کتاب «تجربید الاعتقاد» را به بحث اثبات و امکان معاد و شبهات مربوط به آن با عنوان «فی المعاد والوعد والوعید و ما يتصل بذكر» اختصاص داده است. خلاصه آنچه این متکلم بزرگ در اثبات معاد مطرح کرده از این قرار است:

اثبات معاد توقف بر آن دارد که آفریدن عالم دیگر مانند این عالم ممکن باشد و دو دلیل بر آن است: یکی آنکه دو چیز مانند هم در حکم، مانند هم هستند و این دلیل عقلی است. (یعنی اگر وجود اسبی ممکن باشد، وجود اسبی دیگر مانند او هم ممکن است). دلیل دوم نقل است؛ یعنی قرآن و حدیث دلالت بر آن دارد که خداوند مثل این عالم را می تواند خلق کند.

علامه حلی (ره) شارح کتاب تجربید الاعتقاد در توضیح این مطلب می فرماید: حکمای پیشین وجود عالمی را مانند این عالم محال دانستند و بر محال بودن آن دلیل آوردند که اگر عالم دیگری یافت شود، کره است و اگر با این عالم مماس باشد یا جدا باشد میان آنها خلأ حاصل خواهد شد، جواب آن است که: ما مسلم نداریم کره باشد، بر فرض هم کره باشد، اگر در جای دیگر یعنی عالم دیگر آب و آتش و عناصر دیگر باشد، آنها هم میل طبیعی به همین آب و آتش ما دارند و باید با اینها در یک مکان اجتماع کنند. جواب آن است که شاید عناصر آن عالم در حقیقت عناصر این عالم فرق داشته باشند و همه مایل به یک مکان نباشند. به هر حال خواجه (ره) این بحث ها را طرح کرده و باطل می کند.

۲۵۴۷

خواجه (ره) همچنین دو دلیل بر وجوب معاد و بعث اقامه کرده است:

یکی اینکه وفای به وعده واجب است و خدای تعالی بندگان صالح خود را وعده ثواب داده است، پس باید به این وعده وفا کند. دوم آنکه حکمت مقتضی است که خداوند عالم نیکان را پاداش و ستمکاران را عذاب کند تا میان مطیع و عاصی فرقی باشد.

سپس خواجه (ره) متذکر می شود که معاد جسمانی از راه نقل ضروری و ممکن است.

علامه حلی (ره) در کتاب «باب حادی عشر»، در مبحث معاد ضرورت این اصل را چنین بیان کرده است:

تمام مسلمین بر معاد جسمانی یعنی رجوع مردم بعد از مردن به همین ابدان اتفاق کرده اند؛ زیرا که اگر معاد نباشد، تکلیف قبیح است. به جهت اینکه برگشتن ارواح به این بدن ها ممکن است و مخبر صادق نیز خبر داده است، پس وقوع آن حق می باشد و آیات بسیار نیز دلالت بر وقوع آن دارد و در مذمت کسی است که منکر آن شود.

مسأله دوم این است که معاودت و بازگشت، عقلاً و نقلاً واجب است. هر کسی که مستحق عوض در این دنیا شده است و یا آنکه مستحق گرفتن عوض از او شده است، مبعوث شدن او به حکم عقل واجب است و غیر از این دو طایفه به دلیل نقلی بعث آنها ثابت شده است.

چنانکه ملاحظه می گردد یکی از دلایل مهم اثبات معاد جسمانی نزد این دو بزرگوار، تصریح قرآن و روایات بر وجود این امر است که بقول ایشان: «والسمع دلیل علیه». البته ادله عقلیه دیگری نیز بر اصل معاد اقامه شده است که شاید بتوان گفت برخی از آنها جز حسن عقلی و امکان معاد چیز دیگری را ثابت نمی کند. بعضی از آنها موضوعش نیز مأخوذ از نقل است: مانند وجوب ایفای به وعده و وعید؛ زیرا تحقق وعده و وعید از دلیل نقل می باشد لذا به طور کلی در بحث معاد، دلایل متکلمان را متأثر از استدلالات قرآنی می بینیم، جز اینکه قرآن همین دلایل را به اضافه مطالب دیگر با شیوه خاص خود که به تفصیل بدان اشاره خواهیم کرد، بیان داشته و متکلمان نیز بعضی از همان دلایل را در قالب های خاص اصطلاحی خود ریخته و ارائه داده اند.

روش قرآن در اثبات معاد

مهم ترین امری است که انبیاء (ع) بعد از دعوت به الوهیت و ربوبیت الله تعالی، مردم را بدان فرا می خواندند، اعتقاد به جهان آخرت و مسأله حشر و حسابرسی بوده است.

لذا بخش عظیمی از آیات عقاید قرآن، اختصاص به بحث معاد دارد که در این آیات اثبات معاد، معاد جسمانی و کیفیت و چگونگی بر پایی قیامت و حشر و حسابرسی مطرح گردیده

۲۵۴۸

است. مسأله اثبات معاد در قرآن بر دو محور اساسی امکان معاد و ضرورت معاد استوار است. یکی از مهم ترین ریشه های انکار در منکران روز جزا «استبعاد معاد» بوده است. چرا که آنان احیای دوباره مردگان را امری نشدنی تلقی می کردند.

قرآن با اشاره به سخنان ایشان ساختار ذهنی منکران معاد را که مبتنی بر اوهام و تصورات باطل است ترسیم می نماید:

و كانوا يقولون انما متنا و كنا تراباً و عظاماً انا لمبعوثون (واقعه، ۵۶/۴۷) و می گفتند: هنگامی که ما مردیم و خاک و استخوان شدیم، آیا برانگیخته خواهیم شد؟ و آیا پیشینیان ما برانگیخته خواهند شد؟ اذما متنا و كنا تراباً ذلک رجوع بعید.^{۲۱} (ق، ۵۰/۲) آیا پس از آنکه مردیم و یکسره خاک شدیم، (باز زنده می شویم). این بازگشت بسیار بعید است.

ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الا سحر مبین. (رعد، ۱۳/۵) و اگر به آنها بگویی شما بعد از مرگ برانگیخته می شوید، مسلماً کافران می گویند: این سحری آشکار است!

در مقابل، قرآن همه ابزارهای محسوس و قابل فهم بشری را برای نشان دادن امکان تحقق این امر به کار گرفته است و با تکیه بر دو صفت قدرت و علم الهی در صدد نزدیک کردن اذهان به مسأله است و این اولین گام در اثبات امری است که اذهان منکران آن را نشدنی می پنداشت. در این راستا قرآن از چند راه بر امکان معاد استدلال کرده است:

الف) نظام موجود طبیعت: قرآن این نظام را شاهد مثال قدرت پروردگار عالم بر احیای دوباره مردگان می داند؛ لذا دست بشر را گرفته، در طبیعت سیر می دهد و همگان را به اندیشیدن فرا می خواند. و الله انزل من السماء ماء فاحيا به الارض بعد موتها ان فی ذلک لایه لقوم یسمعون^{۲۲} (نحل، ۱۶/۶۵) خداوند از آسمان آبی فرستاد و زمین را پس از آنکه مرده بود، حیات بخشید. در این، نشانه روشنی است برای گروهی که گوش شنوا دارند.

و در آیات دیگری، روشن می کند که احیای زمین مرده، نشانه چیست؟ و الله الذی ارسل الریاح فتثیر سحاباً فسقناه الی بلد میت فأحیینا به الارض بعد موتها کذلک النشور^{۲۳} (فاطر، ۳۵/۹) خداست آن کسی که بادهای را بفرستد تا ابرها را برانگیزد و آن ابر را به زمین مرده برانیم و به بارانش زمین را (پس از مرگ خزان) زنده کنیم. حشر و نشر مردگان هم، همین گونه است. بنابراین، قرآن با دعوت به مشاهده طبیعت نتیجه می گیرد که آن کس که قدرت بر زنده کردن زمین مرده دارد، همان کس قادر به احیای مردگان در روز قیامت است.

ب) آفرینش نخست و آفرینش های دیگر: راه دیگری که قرآن از طریق آن بر امکان معاد تأکید

می کند، یادآوری آفرینش نخست انسان و مراحل خلقت اوست. در واقع از نظر قرآن، آفرینش نخست و آفرینش دوباره در روز رستاخیز از یک مقوله اند. از این جهت با اشاره و تذکر آنها، دوز پی اثبات معاد است.

و يقول الانسان اءذا ماتت لسوف اخرج حياً. اولای ذکر الانسان انا خلقناه من قبل و لم یک شیئاً (مریم، ۱۹/۶۶ و ۶۷)، انسان می گوید: آیا پس از مردن زنده (از قبر) بیرون آورده می شوم؟ آیا انسان به خاطر نمی آورد که ما پیش از این او را آفریدیم، در حالی که چیزی نبود؟

او لم یروا کیف یديء الله الخلق ثم یعیده ان ذلک علی الله یسر^{۲۴} (عنکبوت، ۲۹/۱۹) آیا آنان ندیدند چگونه خداوند آفرینش را آغاز می کند، سپس باز می گرداند؟ این کار برای خدا آسان است.

به این ترتیب، قرآن با تأکید بر خلقت اولیه انسان نه تنها احیای دوباره را ثابت می کند، بلکه بر آسان بودن این امر در برابر قدرت پروردگار تأکید دارد.

ج) واقعیت های تاریخی: بیان واقعیت های تاریخی و موارد احیای مردگان در داستان های گذشتگان راه دیگری است که توسط آن، قرآن کریم مستقیم یا غیر مستقیم به اثبات معاد پرداخته است. از جمله آنها، داستان اصحاب کهف (کهف، ۹-۱۹) می باشد که پس از نقل آن هدف از این ماجرا چنین بیان شده است: و کذلک اعثرنا علیهم لیمعلموا ان وعد الله حق و ان الساعه لاریب فیها (کهف، ۱۸/۲۱) و این چنین مردم را متوجه حال آنها کردیم تا بدانند که وعده خداوند (در مورد روز رستاخیز) حق است و در پایان جهان و قیامت شکمی نیست.

داستان زنده شدن عزیز و مرکبش بعد از صد سال (بقره، ۲۵۹) و درخواست ابراهیم (ع) در نشان دادن کیفیت احیای پرندگان قطعه قطعه شده، (بقره، ۲۶۰) همچنین نقل معجزات حضرت عیسی (ع) که یکی از آنها زنده کردن مردگان به اذن پروردگار بوده است، (آل عمران، ۴۹)

د) تشابه خواب و مرگ: خواب، امر واقعی و محسوسی است که هر کس به طور طبیعی در زندگی روزمره اش با آن سر و کار دارد. قرآن آن را شبیه به مرگ دانسته و بیدار شدن را مشابه بعث، و این همه را نشانه ای برای گروهی که اهل تفکرند، می داند:

الله یتوفی الانفس حین موتها و الی لم تمت فی منامها فیمسک الی قضی علیها الموت و یرسل الاخری الی اجل مسمی ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون (زمر، ۲۹/۴۲) خداوند، ارواح را به هنگام مرگ قبض می کند و ارواحی را که نمرده اند نیز، به هنگام خواب می گیرد. سپس ارواح کسانی که فرمان مرگشان را صادر کرده، نگه می دارد و ارواح دیگری را (که باید زنده بمانند) باز می گرداند تا تاریخی معین. در این امر نشانه های روشنی برای کسانی که اندیشه می کنند، وجود دارد.

ه) علم پروردگار متعال دلیل امکان بعث: چون یکی از دلایلی که به واسطه آن، منکران ادب، احیای دوباره را غیرممکن می دانستند، گم شدن اجزای بدن انسان در زمین و پراکنده شدن بوده است. قرآن کریم با تذکر علم پروردگار به همه امور بر امکان معاد تأکید می کند: «اذامتنا و کنا تراباً ذلک رجوع بعید. قد علمنا ما تنقص الأرض منهم و عندنا کتاب حفیظ. (ق، ۵۰/۴۳) آیا هنگامی که مردیم و خاک شدیم، دوباره به زندگی برمی گردیم؟ این بازگشتی بعید است. ولی ما می دانیم مقدار آنچه را زمین از بدن آنها می کاهد و نزد ما کتابی است که همه چیز آن محفوظ است.

پس از بیان شواهد مثال قرآنی بر امکان معاد به دومین محور استدلال قرآنی یعنی «ضرورت اد» می پردازیم که برای آن چهار دلیل اساسی ذکر شده است: الف) هدفدار بودن جهان آفرینش: قرآن کریم نفی معاد را با بیهودگی و عبث بودن جهان ینش مساوی می داند، لذا از یک طرف بر هدفدار بودن عالم تصریح کرده و از طرف دیگر بر اس این هدفمندی امر معاد را ضروری تلقی می کند:

افحسبتم انما خلقناکم عبثاً و انکم الینا لاترجعون. ۲۵ (مؤمن، ۲۳/۱۱۵)

آیا گمان کردید که شما را بیهوده آفریدیم و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟

ب) رفع اختلافات: یکی دیگر از مواردی که قرآن به واسطه آن تحقق معاد را امری ضروری داند، رفع اختلافات افراد بشر و آشکار گشتن حق واقعی است که وعده، تحقق آن در قیامت شده است: «لاتزورا وازرة ووزر اخری ثم الی ربکم مرجعکم فینبئکم بما کنتم فیه تخیلفون. (ام، ۶/۱۶۴) و هیچ گناهکاری، گناه دیگری را متحمل نمی شود، سپس بازگشت همه شما به ری پروردگارتان است و شما را از آنچه در آن اختلاف داشتید خبر خواهد داد.

ج) اجرای عدالت: بدیهی است که شرط اجرای عدالت از جانب پروردگار عالم بر انسان ها، است که جزای اعمال آنها داده شده و مؤمن و کافر، مطیع و عاصی در یک ردیف قرار نگیرند البته این محقق نخواهد شد، مگر با وجود عالمی که در آن به همه حساب ها رسیدگی شود و به سی ظلم نشود. پس وقوع معاد ضروری است و خداوند به آن وعده داده است:

و نضع الموازین القسط لیوم القیامه فلا تظلم نفس شیئاً و ان کان مثقال حبه من خردل اتینا بها و کفی حاسبین^{۲۶} (انباء، ۲۱/۴۷) ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می کنیم. پس به هیچ کس ترین ستمی نمی شود و اگر به مقدار سنگینی یک دانه خردل (کار نیک و بدی) باشد، ما آن را ضرر می کنیم و کافی است که ما حساب کننده باشیم.

د) صدف وعده الهی: نهایتاً قرآن به حق بودن و تخلف ناپذیری وعده الهی بر ضرورت وجوه

معاد استشهاد می کند و با تأکید و قسم بر این امر آن را نشانه صریح ضرورت حشر و قیامت می داند:

اللہ لا اله الا هو لیجمعنکم الی یوم القیامه لاریب فیه و من اصدق من اللہ حدیثاً^{۲۷} (نساء، ۴/۸۷) خداوند که معبودی جز او نیست و به یقین همه شما را در روز رستاخیز (که شکی در آن نیست)، جمع می کند و کیست که از خداوند راستگوتر باشد؟

قرآن کریم همچنین در آیات متعددی بر جسمانی بودن معاد تصریح می کند و اینکه انسان در رستاخیز با همین بدن دنیوی مبعوث شده و در بهشت یا جهنم، پاداش یا کیفر خواهد دید.

وقتی در روایات ائمه معصومین (ع)، که درباره اثبات معاد بیان شده است کنکاش نماییم مشاهده می کنیم که همان محورهای استدلالی قرآن کریم با بیانی ساده و مثال هایی ملموس در کلام ایشان مطرح شده است. ابن ابی العوجا به امام صادق (ع) گفت: درباره این آیه چه می گویی که می گوید: هر بار که پوستهایشان بریان گردد، پوست های دیگری را جایگزین آن می کنیم.

فرض می کنیم که این پوست ها گناه کرده و عذاب شوند، گناه پوست های دیگری چیست؟ امام فرمود: وای بر تو! هم خود آن است و هم میز آن، سؤال کننده پرسید: این سخن را برای من عقلی کن! فرمود: بگو بدانم اگر کسی خشتی را بشکند و بعد با آب آغشته نماید و به گل تبدیلش کند و سپس به شکل نخستین در آورد، آیا خود آن و غیر آن نیست؟ فرد پاسخ داد: چرا، خدا عمرت دهد. ۲۸

مقایسه دو روش در بحث معاد

از آنجایی که بحث معاد از جمله مباحثی است که مربوط به عالم غیب و ماورای عالم محسوس بوده و اطلاعات ما نسبت به این عالم جز از راه اخبار قرآن و روایات معصومین (ع) نمی تواند باشد؛ لذا هر گونه زیاده گویی از آنچه که در قرآن و روایات معصومین (ع) بیان شده است، قابل اعتنا و اعتماد نیست.

در این خصوص علم کلام وارد بحث هایی مثل شبهه آکل و مأكول شده و مناقشات کلامی بسیاری پدید آمده است که دلیلی بر قطعی بودن آنها وجود ندارد، بلکه ورود به آنها موجب دور افتادن از اسلوب قرآنی و شیوه معصومین (ع) می گردد، چرا که قرآن و روایات اساساً متعرض این بحث ها نشده اند. اما صرف نظر از این مباحث انتزاعی، در بسیاری از دلایل عقلی و نقلی، علم کلام متأثر از استدلال های قرآن و تکرار کننده آنهاست با این تفاوت که در قرآن علاوه بر اثبات معاد به بحث از آثار و نشانه های قیامت، کیفیت حشر و حسابرسی و امثال آن پرداخته شده که به درک و فهم مخاطب کمک می کند و البته سخن از این گونه اخبار ماوراء الطبیعی تنها در شأن وحی الهی است.

از مجموعه مقایسه‌هایی که در مباحث مبدأ و معاد بین استدلال‌های علم کلام با روش قرآن معصومین (ع) (که در حقیقت همان روش هدایت بشر توسط وحی می‌باشد) ارائه نمودیم، بزرگی‌های بارز این دو روش (روش الهی و روش متکلمان) و نقاط قوت و ضعف آنها به این شرح بدست می‌آید:

- قرآن کریم با همه مردم سخن می‌گوید، در حالی که مخاطب علم کلام طبقه خاصی از انشمندان آشنا به اصطلاحات فلسفی و کلامی می‌باشند.

- کلام قرآن ساده و روشن و قابل فهم همگان است در حالی که سخن متکلمان غالباً مغلق و پیچیده می‌باشد.

- قرآن معقول را محسوس می‌کند، بنابراین از حیث تأثیر مانند مشاهده است. مشاهده‌ای توسط قوه عاقله که نتیجه آن یقین و باور قلبی است. اما استدلال‌های متکلمان، عقلی و منطقی محض بوده و راهی برای نفوذ در قلب‌ها ندارد.

- قرآن انسان را متوجه فطرتش می‌کند فطرتی که به دلیل پیروی از هوای نفس در حجاب غفلت قرار گرفته و نیازمند تذکر است نه استدلال‌های پیچیده، در حقیقت هدف قرآن بیدار ساختن وجدان و هدایت بشر است، در حالی که هدف اصلی متکلمان رفع شبهه و اقناع مخاطب می‌باشد. با این مقایسه به روشنی در می‌یابیم که عقاید راستین اسلام که در قرآن آمده و توسط پیامبر اکرم (ص) و اوصیای او به جامعه بشری تعلیم داده شده، دارای اسلوبی غنی، اثرگذار و منحصر به فرد است.

اما این روش با نفوذ مشرب‌های فکری و فلسفی و ورود مکتب‌ها و روش‌های شناختی گوناگون به حوزه معارف مسلمین، به خصوص در عصر غیبت، کم‌کم مهجور مانده و به دست فراموشی سپرده شده است.

حال آنکه به دلیل سرچشمه گرفتن از وحی و احاطه بر همه خصوصیات مخاطب، چنین روشی از هر گونه اضافات علمی مستغنی بوده و به تنهایی می‌تواند متکفل هدایت بشر گردد. به همین جهت امروزه ضرورت علمی و تکلیف شرعی اقتضا می‌کند که روش طرح عقاید در قرآن و لسان‌نامه (ع) احیا شده و استقلال و تمامیت و غنای این مکتب در شیوه و روش خود نشان داده و پاس داشته شود، تا جان‌های تشنه و ضمیرهای جوایای حق، از زلال آن سیراب گردند.

۱. علامه مجلسی، بحارالانوار، ۳۱/۹۲.
۲. کلینی، اصول کافی، ۵۹۹/۲، ح ۲.
۳. خلط این دو معنا با هم باعث اشتباهات بسیاری در فهم تاریخچه علم کلام و فهم بعضی روایات از ائمه (ع) شده، که در آنها لفظ کلام یا متکلم آمده است.
۴. محمد رضا مظفر، فلسفه و کلام اسلامی/۱۰۲.
۵. برهان صدیقین نیز گفته اند؛ چون مقدمات استدلال بدیهی و اندک است.
۶. ابن سینا، شرح اشارات، ۱۸/۳ تا ۲۰.
۷. مدخل مسایل جدید در علم کلام به نقل از کشف الغواید فی شرح قواعد الفقاهد/۱۳۵-۱۴۳، این متن خلاصه‌تر از تجرید است.
۸. محسن جوادی، درآمدی بر خداشناسی فلسفی/۲۶.
۹. عبدالله جوادی آملی، تبیین براهین اثبات وجود خدا/۲۳۱.
۱۰. شیخ حر عاملی، کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد/۱۰۳.
۱۱. این سؤال در آیات متعدد دیگری با محتوای مشابه تکرار شده است؛ عنکبوت/۶۱، یونس/۳، زخرف/۹ تا ۱۱ و ۷۸.
۱۲. و نیز آیه ۶۷ سوره اسراء، ۱۲ و ۲۲ و ۲۳ سوره یونس و... متضمن همین معنا می‌باشد.
۱۳. و نیز آیه ۳ رعد، و آیات ۲۲ و ۲۴ روم، آیه ۵ تا ۳ جاثیه، آیه ۳۱ و ۳۲ انبیاء، آیات ۱۲ و ۱۳ و ۷۲ و ۷۸ نمل و ۶ و ۱۰ یونس نیز بیان‌کننده همین مفاهیم می‌باشد.
۱۴. آیات ۲۷ و ۲۸ نجم، آیات ۸۱ و ۸۲ زخرف، آیه ۳۰ و آیات ۸۸-۹۳ مریم، متضمن همین مسأله می‌باشد.
۱۵. اصول کافی، باب ۱/۲۲، ح ۵.
۱۶. بحارالانوار، ۴۱/۳.
۱۷. همان/۵۵.
۱۸. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ۲۶۶/۱.
۱۹. بحارالانوار، ۳۱/۳.
۲۰. نهج البلاغه، نامه ۳۱.
۲۱. آیه ۶۶ مریم، آیات ۱۰-۱۲ ذاریات، آیه ۱۷ احقاف، آیات ۳۵ و ۳۶ دخان و ۵ رعد نیز مشتمل بر همین مضمون است.
۲۲. آیه ۲۴ روم و ۱۷ حدید نیز اشاره به همین مضمون دارند.
۲۳. آیه ۵۷ اعراف، ۱۱ زخرف، ۳۹ فصلت و ۵۰ روم نیز اشاره به همین مضمون دارند.
۲۴. آیه ۱۵ ق، ۳۷ روم، آیات ۵-۷ حج، ۳۷-۴۰ قیامت، آیه ۳۳ احقاف، آیات ۹۸-۹۹ اسرا و آیه ۸۱ پس نظیر همین مضمون را در بردارند.
۲۵. آیات ۳۸-۳۹ دخان، قیامت، آیه ۸۵ حجر و ۳ احقاف نیز به این مضمون اشاره می‌کند.
۲۶. آیات ۲۱-۲۲ جاثیه، آیه ۲۸ ص و ۴ یونس نیز حاوی همین مضمون می‌باشد.
۲۷. آیه ۱۲۲ نساء، ۲۸ زمر، ۲۰ یونس و آیات ۱-۶ ذاریات نیز حاوی همین مضمون می‌باشد.
۲۸. چنانکه می‌بینیم دلایل محکم امام بر طبق سطح ادراک شنونده ارائه گردیده و همه جا موجب اقناع سؤال‌کننده و اتمام حجت بر مخاطب بوده است.